

◀ منابع

الإعلام: الزركلي (م. ۱۳۹۶ق.)، بيروت، دار العلم للملايين، ۱۹۹۷م؛ اعلام العلماء الاعلام: عبدالكريم بن محب الدين القطبي (م. ۱۰۱۴ق.)، به كوشش احمد محمد و عبدالعزيز، رياض، دار الرفاعي، ۱۴۰۷ق؛ التاريخ و المورخون بمكة: محمد الحبيب الهليله، الفرقان، ۱۹۴۴م؛ خلاصة الاثر في اعيان القرن الحادي عشر: المحبى، بيروت، دار صادر؛ سمط النجوم العوالي: عبدالملك بن حسين العصامي (م. ۱۱۱۱ق.)، به كوشش عادل احمد و معوض، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۹ق؛ معجم المطبوعات العربية: يوسف البيان سرکيس (م. ۱۳۵۱ق.)، قم، مكتبة النجفی، ۱۴۱۰ق؛ معجم المؤلفين: عمر كخاله، بيروت، دار احیاء التراث العربی - مكتبة المثنی؛ نشر الرياحين: عاتق بن غيث البلادی، دار مكة، ۱۴۱۵ق؛ هدية العارفين: اسماعيل باشا (م. ۱۳۳۹ق.)، بيروت، دار احیاء التراث العربی.

ابراهيم احمدیان



أبجد: از حاکمان افسانه‌ای مکه

روایت‌های تاریخی، ریشه‌یابی‌های اسطوره‌ای مختلفی از ابجد داشته‌اند، به ویژه در شش شکل نخست. بر اساس معروف‌ترین آن‌ها ترکیب ابجد (اباجاد^۷) تا قرشت را نام پادشاهانی دانسته‌اند که با شعيب عليه السلام هم‌نسب و

۷. البدء و التاريخ، ج ۳، ص ۷۷.

دانسته نه فرزندش.^۱ قطب الدين متولد نهروال هند بوده و برای فراگرفتن علوم دینی به حجاز و مصر سفر کرد و در مکه ساکن شد.^۲

کتاب *ابتهاج الانسان* دو بخش، هفت فصل و یک مقدمه دارد. نهروالی در بخش نخست با چهار فصل بیشتر به بیان فضیلت‌های مکه و مدینه، مسجدالحرام و کعبه و سنجش میان مکه و مدینه پرداخته و در بخش دوم در سه فصل شرح حال و اعمال وزیر پاشا حسن و ماجرای رفتن او به یمن و بازگشتش به مکه در سال ۹۹۸ق. و خیرات و پیشکش‌های او به مسجدالحرام را آورده است. حسن پاشا از وزیران سلطان مراد بنی‌سلیم عثمانی، دهم محرم ۹۸۹ق. به حکومت یمن منصوب شد.^۳ او را حاکمی دادگر و بردبار وصف کرده‌اند.^۴ او به سال ۱۰۱۳ق. از حکومت عزل شد و سه سال بعد در قسطنطنیه درگذشت.^۵

از این کتاب چند نسخه خطی در دست است: نسخه دارالکتب المصریه با شماره ۷۹، نسخه المكتبة العباسیه با شماره ۱۶۰ ب و نسخه کتابخانه لیدن با شماره ۹۳۷.^۶

۱. الاعلام، ج ۶، ص ۶.

۲. اعلام العلماء الاعلام، «مقدمه»؛ نشر الرياحين، ج ۲، ص ۵۵۶.

۳. خلاصة الاثر، ج ۱، ص ۳۶۰-۳۶۱.

۴. خلاصة الاثر، ج ۱، ص ۳۶۱.

۵. خلاصة الاثر، ج ۱، ص ۳۶۲.

۶. التاريخ و المورخون، ص ۲۵۸.

از فرزندان مَحْض / مَحْضَر / محصن بن جندل بن یَعْصَب بن مدین بن ابراهیم رضی الله عنه بوده‌اند.^۱ برخی منابع، بدون پرداختن به جزئیات، ابجد را حاکم مکه یا جایی اطراف حجاز؛ هَوَّز و حُطی را پادشاهان دیار «وج»، مکانی با فاصله ۱۲ فرسخی مکه در حومه طائف؛ و کِلْمَن و سَعْفَص و قَرَشْت را از حاکمان مدین، شمال غربی حجاز، دانسته‌اند.^۲ در نقلی دیگر، اینان پادشاهان مصر بودند و کلمن بر مدین یا بر سراسر این منطقه پادشاهی داشته و بر اثر تکذیب شعیب رضی الله عنه عذاب بر منطقه حکومت او نازل گشت و همه نابود شدند.^۳ ابن خلدون با اشاره به گزارش مسعودی، در این که ابجد از حاکمان مکه بوده باشد، تردید کرده است.^۴ در برخی منابع تفسیری نیز ذیل آیه نخست سوره بقره/۲ و سخن از حرف مقطعه، ابجد از حاکمان مکه معرفی شده است.^۵

ابجد نخستین صورت از صور هشت گانه

دستگاه ابجدی است. ترتیب این صور بر اساس ترتیب الفبای مردم فنیقیه است که از اقوام متمدن آسیای غربی بوده‌اند.^۶ مردم فنیقیه ۲۲ حرف خود را در شش گروه گنجانده بودند: «أَبْجَد» «هَوَّز» «حُطی» «کِلْمَن» «سَعْفَص» و «قَرَشْت». با ورود این دستگاه به زبان عربی، اعراب «تَحَدُّ» و «ضَطَّع» را نیز بر آن افزودند تا ۲۸ حرف عربی را در این دستگاه بگنجانند و به این دو قسم اخیر «روادف» گفتند.^۷

دستگاه ابجدی دارای ارزش عددی ویژه است و در برابر هر حرف یک عدد قرار می‌گیرد. ارتباط اعداد و حروف در این دستگاه و استفاده پیشگویان و ساحران از آن، این حروف را مرموز و اسرارآمیز جلوه داده است.^۸ بر پایه برخی روایت‌های ابجد، صورت‌های شش گانه نام روزهای هفته‌اند.^۹

◀ منابع

البدء و التاريخ: المطهر المقدسی (م. ۵۰۷ق.)، مكتبة الثقافة الدينية، بورسعيد؛ البداية و النهاية: ابن کثیر (م. ۷۷۴ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق؛ تاج العروس: الزبیدی (م. ۱۲۰۵ق.)، بیروت، دار الفکر؛ تاریخ ابن خلدون: ابن خلدون (م. ۸۰۸ق.)، بیروت، دار

۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۳.
۲. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۳۴؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۲۸؛ البدء و التاريخ، ج ۳، ص ۷۷.
۳. معجم البلدان، ج ۴، ص ۹.
۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۲۸؛ الفهرست، ص ۷؛ شفاء الغرام، ج ۱، ص ۶۴۱-۶۴۲.
۵. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۲۸؛ البدء و التاريخ، ج ۳، ص ۷۶.
۶. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۳.
۷. التحرير و التنوير، ج ۱، ص ۲۱۲-۲۱۴.

۸. لغت نامه، ج ۱، ص ۲۲۴، «ابجد».

۹. تاج العروس، ج ۴، ص ۳۴۲، «ابجد»؛ الفهرست، ص ۷.

۱۰. نک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۲۸؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۵.

۱۱. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۸؛ البداية و النهاية، ج ۱، ص ۱۶.

این واژه ریشه‌ای غیر عربی دارد و در اصل آن اختلاف است.^۳ برخی آن را عبری و گروهی سریانی دانسته‌اند؛ چنان‌که تلفظ‌های مشابهی در مندایی و حبشی نیز گزارش شده‌اند.^۴ اما با توجه به ظهور متأخر این زبان‌ها نسبت به زمان حضرت ابراهیم و نیز با عنایت به اطلاعات تاریخی از سرزمین ابراهیم در جنوب عراق کنونی، باید آن را متعلق به زبان بابلی کهن شمرد. البته نخستین سند موجود از این واژه در متون عبری و به طور مشخص در عهد عتیق به چشم می‌خورد. از همین روی، عربی بودن آن نقدپذیر است و اشتقاقش از «برهمه» به معنای تیزبینی^۵ کاملاً برساخته به نظر می‌رسد. دیدگاه دیگر آن است که ابراهیم مرکب از «اب» به معنای پدر و «راهیم» به معنای رحیم است.^۶ با توجه به شواهد زبانی بر این کلمات در زبان‌های سامی قدیم و نیز عبری و سریانی، این دیدگاه پذیرفتنی به نظر می‌رسد.^۷ گروهی نیز بخش دوم را از ریشه «رام» به معنای بلند مرتبه شمرده و مجموع کلمه را به معنای پدر عالی یا

۳. نک: الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۷؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۸، «برهم».

۴. واژه‌های دخیل، ص ۹۹-۱۰۱.

۵. روح المعانی، ج ۳، ص ۱۱۱.

۶. الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۷؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۸؛ البحر المحیط، ج ۱، ص ۵۴۲.

۷. نک: واژه‌های دخیل، ص ۱۰۰-۱۰۱.

احیاء التراث العربی؛ تاریخ طبری (تاریخ الامم و الملوک): الطبری (م. ۳۱۰ق.)، به کوشش گروهی از علماء بیروت، اعلامی، ۱۴۰۳ق؛ التحریر و التنویر: ابن عاشور (م. ۳۹۳ق.)، تونس، الدار التونسیه؛ شفاء الغرام: محمد الفاسی (م. ۸۳۲ق.)، به کوشش مصطفی محمد، مکه، مکتبة و مطبعة النهضة الحدیثه، ۱۹۹۹م؛ الفهرست: ابن ندیم (م. ۴۳۸ق.)، به کوشش رضا تجدد، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۶ش؛ لغت نامه: علی اکبر دهخدا، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ش؛ مروج الذهب: المسعودی (م. ۳۴۶ق.)، به کوشش اسعد داغر، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۹ق؛ معجم البلدان: یاقوت الحموی (م. ۶۲۶ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.

محمد وحیدی



ابراهیم از پیامبران اولوالعزم، پدر

ادیان ابراهیمی، سازنده کعبه و بنیان‌گذار آیین حج

واژه ابراهیم با اندکی اختلاف به شکل‌های گوناگون در کتب لغت آمده و در مجموع هفت شکل به جز ابراهیم، برای آن ثبت شده است: اِبْرَاهِم، اِبْرَاهِم، اِبْرَاهِم، اِبْرَاهِم، اِبْرَاهِم، اِبْرَاهِم، اِبْرَاهِم و اِبْرَاهِم.^۱ برخی نیز از وجود نه قرائت برای این واژه در قرآن یاد کرده‌اند.^۲

۱. المعرب، ص ۱۲؛ بصائر ذوی التمییز، ج ۶، ص ۳۲.

۲. سبل الهدی، ج ۱، ص ۳۰۶.